

بررسی تنافی قاعده الزام و حرمت اعانه بر اثم با تطبیق بر حکم فروش اعیان نجس به مستحل



علی نورائی^۱

رضا میهن دوست^۲

چکیده

آیا مسلمانان کشورهای اسلامی می‌توانند اعیان نجسه را با کفار معامله کنند؟ بنابر نظر مشهور در بحث تکلیف کفار به فروع، چنین معامله‌ای از این جهت که عنوان معاونت بر اثم بر آن صدق می‌کند، حرام است. از طرفی، قاعده الزام و برخی روایات مرتبط به موضوع، مهر صحت بر این معاملات می‌زنند. در این پژوهش پس از مفهوم‌شناسی و بررسی اجمالی قواعد مرتبط، راهکارهایی برای حل تنافی میان قواعد مذکور بیان شده است. تخصیص حکمی قاعده معاونت بر اثم، بیان دو نوع تقیید برای موضوع حکم اعانه و تطبیق نظریه خطابات قانونی حضرت امام رحمته الله علیه به عنوان راه حل‌های این تنافی مطرح شده است. با توجه به جایگاه و آثار اقتصادی این بحث و تغییراتی که می‌تواند در سیاست‌های تجاری خارجی کشور ایجاد کند، پژوهش ذیل می‌تواند یکی از چالش‌های این معاملات را برطرف کند. لازم به ذکر است که این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و رویکرد توصیفی تحلیلی، به سرانجام رسیده است.

واژگان کلیدی

بیع اعیان نجسه به مستحل، تکلیف کفار به فروع، اعانه بر اثم، قاعده الزام.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۲

ali180noraeel380@gmail.com

۱. دانش پژوه سطح ۲ و ۳ پیوسته رشته فقه و اصول مدرسه علمیه عالی نواب مشهد (نویسنده مسئول)

rmdoost@gmail.com

۲. استاد سطوح عالی حوزه علمیه خراسان

❁ مقدمه

یکی از مهم‌ترین ادله‌ای که برای اثبات صحت فروش اعیان نجسه به مستحلین، مورد استفاده قرار می‌گیرد، قاعده الزام است. این قاعده از جهاتی مورد خدشه قرار می‌گیرد که از مهم‌ترین آن‌ها قاعده حرمت معاونت بر اثم است. پایه صدق این قاعده در موضوع مورد بحث، قاعده اشتراک احکام میان کافر و مسلمان و یا به عبارتی، عالم و جاهل است. وجه ایجاد تنافی آن است که طبق مبنای مشهور، کفار در احکام فرعی با مسلمانان مشترک هستند و در صورت قول به قاعده الزام، فعل مسلمان ذیل حکم اعانه بر اثم قرار می‌گیرد. تدقیق در حدود این دو قاعده، منجر به روشن شدن ابهام ذکر شده می‌گردد و فوائد علمی و عملی مثل حکم به صحت فروش اعیان نجسه به مستحل آن می‌شود.

پیشینه مقاله به شرح ذیل است:

الف) مقالات

۱. درنگی بر فروش گوشت حرام به مستحلین، دکتر اکبر احمدپور
۲. محسنی، فرخ؛ احمدی، سید محمد مهدی؛ لطفی، علیرضا، (۱۳۹۹)، تبیین ویژگی‌ها و ابعاد قاعده الزام در فقه امامیه، پژوهش‌های اعتقادی کلامی، ش ۳۷، صص ۱۹۱ تا ۲۱۸.
۳. کلانتری، علی اکبر، (۱۳۹۶)، قاعده الزام و روابط خارجی دولت اسلامی، حکومت اسلامی ش ۸۵، صص ۵ تا ۲۴.
۴. میرزایی صفی آباد، زینب؛ موحدی محب، مهدی، (۱۳۹۹)، بازخوانی انتقادی قاعده الزام، آموزه‌های فقه مدنی، ش ۲۱، صص ۲۲۱ تا ۲۵۲.
۵. شعیب، میثم، واکاوی ادله تکلیف کفار به فروع احکام شرعی، فصلنامه علمی-تخصصی پژوهشنامه فقه، سال ۵، ش ۱، صص ۸۹ تا ۱۱۵.

ب) پایان نامه

۱. حکم فروش نجاسات و متنجسات به مستحلین آن در فقه شیعه

پیشینه موضوع نشان می‌دهد که اکثر مقالات با کنار گذاشتن قول مشهور بر اشتراک احکام به رابطه قواعد مذکور می‌پردازند و یا در برخی به طور کلی به این رابطه به طور دقیق پرداخته نمی‌شود. در مقاله پیش

رو، ضمن تحلیل نو نسبت به برخی ادله مطرح شده در کتب فقهی، نسبت به هر قاعده دیدگاهی خاص انتخاب گردیده است. همچنین تلاش شده که کلیت بحث متناسب با دیدگاه مشهور اقوال پیش برود. در بخش پایانی مورد تنافی قواعد به صورت دقیق، ذکر و راه حل آن نسبت به مسئله مذکور ارائه خواهد شد. لازم به ذکر است که این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و رویکرد توصیفی تحلیلی، به سرانجام رسیده است.

۱. مفاهیم و مبانی

شایسته است قبل از ورود به موضوع، ابتدا نگاه روشنی به مفاهیم ایجاد شود. از همین رو به بررسی تعاریف عناصر تأثیرگذار بحث می‌پردازیم.

۱-۱. بیع اعیان نجس به مستحل

بخش مذکور در حقیقت از سه مفهوم تشکیل شده است: بیع، عین نجس و مستحل که در ادامه مراد آن‌ها بیان می‌شود. به جهت کوتاه بودن بحث نسبت به هر کدام از سه مفهوم، هر سه در یک بخش بررسی می‌شوند.

بیع را مصباح المنیر به «مبادله مال بمال» تعریف کرده است که البته شیخ انصاری تعریف دقیق‌تر آن را ابتدا «مبادله عین بمال» و سپس به «انشاء تملیک عین بمال» مطرح می‌کند. البته مشخص است که بیع، حقیقت شرعی نبوده و صرفاً مفهوم عرفی دارد. هر چند کلیات بیع مفصل است، اما با توجه به محور بحث، از بیان حواشی و نکات نامربوط پرهیز می‌شود. در مجموع، تعریف و مفهوم مراد از بیع، فروختن و به ملکیت درآوردن چیزی به دیگری است (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۰۵).

دومین مفهوم مورد بررسی، عین نجاست است. عین نجاست در فقه به معنای هر چیزی است که قابل پاک شدن نباشد. مصادیق مختلفی را می‌توان برای آن برشمرد از جمله: میتة، شراب، سگ، خوک، خون، مدفوع و بول حرام گوشت (غدیری، ۱۴۱۸ق، ص ۵۷۶).

میتة در فارسی به معنای مرده است و در عربی اگر با خوانش میتة باشد، به معنای مرده و به خوانش میتة به معنای آن چیزی است که پاکی اش درک نشده است (خلیل بن احمد فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۱۴۰).

در اصطلاح فقهی نیز به حرام گوشت یا حیوان حلال گوشتی که به روش شرعی ذبح نشود و بمیرد، میتة

گفته می‌شود که دارای احکام اختصاصی است. در کتب فقهی هم معمولاً در بحث عین مورد معامله و بحث لباس نمازگزار به آن پرداخته می‌شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۲۵).

ناگفته نماند که در مقاله پیش رو، بحث به بیع عین نجس محدود نمی‌شود و آنچه گفته می‌شود به معامله حیوانات حرام گوشت و اعیان متنجسه نیز سرایت می‌کند؛ اما شرط سرایت حکم به موضوعات مختلف، در این است که فقط امکان استفاده حرام از آن‌ها فراهم باشد. بدیهی است که با این نکته، اگر میت یا خون دارای منافع حلال باشند، از بحث پیش رو خارج می‌شوند؛ چر که معامله آن‌ها به جهت تصور منفعت حلال، صحیح است.

همان‌طور که گفته شد، محور مد نظر برای مشابهت و سرایت حکم اعیان نجس به غیر را می‌توان در انحصار استفاده حرام دانست. معامله گوشت خوک، میت و سائر حیوانات حرام گوشت به گونه‌ای که منفعت آن‌ها منحصر در اکل باشد را می‌توان برای سهولت تصور، به عنوان پیش فرض مسئله و موضوع بیع در نظر گرفت.

مستحل نیز معنای خاص فقهی نداشته و به کسی گفته می‌شود که شیئی را حلال می‌شمارد. قدر متیقن این معنا، شامل کافر کتابی و غیر کتابی و حربی و غیر حربی می‌شود. استعمال ریشه حل در باب استعمال در کتب لغت عربی مثل العین یافت نشد و ظاهراً استعمال معاصر محسوب می‌شود و به همان که گفته شد، اطلاق می‌گردد.

۲. بررسی قواعد

برای تعمیق و بررسی موضع تنافی در قواعد ذکر شده، لازم است مبانی بحث به نحو اجمالی تقریر و تثبیت شود. به همین جهت سعی بر این است که در این قسمت، عناصری مثل مفاد و مستندات قواعد بررسی و تحلیل گردد تا محل نزاع در بحث پایانی واضح و روشن باشد.

۱-۲. قاعده اشتراک

اشتراک به این معناست که گروهی در چیز واحدی شریک بشوند. از این قاعده، در کتب فقهی و قواعد فقهی مختلف، موضوعات مختلفی اراده شده است که در بخش مفاد قاعده، از نظر گذرانده خواهد شد اما به عنوان مثال می‌توان گفت که در برخی کتب اصولی، اشتراک مطرح شده تحت عنوان

قاعده، ناظر به اشتراک حاضرین و غایبین است (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۱۴۳؛ نائینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۵۴۹). هرچند اشتراک به طور مطلق یا با قید مسئله، با موضوع عالم و جاهل مطرح شده است (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۳۴).

همچنین در برخی کتب فقهی موضوع این قاعده، همه مکلفان لحاظ شده است؛ چه در زمان تشریع حضور داشتند و چه حضور نداشتند (الحسینی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۰).

۲-۲. مفاد قاعده

برای قاعده اشتراک مصادیق مختلفی مثل اشتراک همه مکلفان، چه در زمان تشریع چه در غیر آن، چه مرد چه زن، چه حجاز و غیر آن، چه معصوم و غیر معصوم، عالم و جاهل بیان شده اما آنچه که مد نظر است، اشتراک احکام بین کافر و مسلمانان است. به تعبیری، مفاد قاعده این است که هر چه در شریعت برای مسلمانان ثابت است، برای کفار نیز در هنگام کفرشان ثابت است (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۶۸).

نکته‌ای که تذکر آن لازم است، این است که در این بحث باید بین معاقبه کفار به خاطر فروع و استحقاق عقاب ایشان تفصیل قائل شد. به این معنا که ثبوت تکلیف، ثبوت عقوبت را نمی فهماند؛ بلکه صرفاً به معنای ایجاد استحقاق عقاب برای مولانا نسبت به تکالیف ترک شده میان مکلفین است. یعنی تمام دلالت این قاعده بر این است که آیا، کفار همچون مسلمانان، استحقاق عقاب برای تکالیف را دارند یا خیر؟ بحث معاقبه، فرع چنین مسئله‌ای است. این مسئله، ثبوتی است و تابع علم و قصد مکلف نیست حال آن که در مرحله اثبات برای عقوبت، وجود علم و عمد برای مکلف لازم است تا تنجز صورت بگیرد (نور مفیدی، ۹۸، درس خارج؛ زارعی سبزواری، ۱۴۳۰، ج ۹، ص ۱۶۸).

۳-۲. مستند قاعده

ابتدا به یک آیه از قرآن و سپس به یک روایت اشاره می شود:

۲-۳-۱. آیات

برای اثبات این قاعده از قرآن، به آیات زیر می توان اشاره کرد: گروه اول از آیات، آیاتی هستند که مخاطبشان، همه مردم هستند و قید ایمان در آن ها لحاظ نشده است: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي**

خَلَقَكُمْ (بقره/۲۱)، آیات ۱۶۸ بقره، ۹۷ آل عمران، نساء ۱ و ۲ و ۴ اشاره کرد. این آیات مشتمل بر تکالیف خاصی مثل عبادت و تقوا و انجام واجبات و ترک محرمات است که با عنوان «الناس» شامل جمیع انسان‌ها شده است. دلالت این آیات بر اشتراک کفار در فروع، واضح است. (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰ ق، ج ۹، ص ۱۷۰؛ شبیری زنجانی، بی تا، ج ۱۷، ص ۵۵۴۶).

گروه دیگر، آیاتی هستند که دلالت بر مذمت کفار و عذاب ایشان با ترک واجبات اشاره می‌کنند؛ مثل «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» (مدثر/۴۳ تا ۴۶)، «وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ۝ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۝» (فصلت/۷ و ۶). استدلال به این آیات به این ترتیب است که تا ایشان مکلف به فروع نباشند، عقوبت آن‌ها معنا ندارد (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰ ق، ج ۹، ص ۱۷۱).

فیض کاشانی در تفسیر الصافی به این آیه به عنوان مستند برای عدم تکلیف کفار به احکام شرعی مادامی که بر کفرشان باقی هستند، تصریح می‌کند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۴، ص ۳۵۳)؛ اما محقق، حدیث را به واسطه ابی جمیل ضعیف می‌داند، چرا که او مجهول است و در برخی از نسخ به جای ابی جمیل، ابو جمیل آمده است که مراد از آن مفضل بن صالح است که تضعیف شده است (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰ ق، ج ۹، ص ۱۷۳).

نظر محقق می‌تواند از این جهت ترجیح یابد که ایشان از لحاظ رجالی، روایت مطرح شده را بررسی کردند؛ در حالی که فیض کاشانی نسبت به سند آن نکته‌ای ذکر نکردند و صرفاً، مفاد روایت را به عنوان دلیلی برای نظر خودشان مبتنی بر عدم اشتراک احکام میان مسلمان و کافر مطرح نمودند.

۲-۳-۲. قاعده جب

از جمله ادله‌ای که اشتراک را اثبات می‌کنند این روایت است: «الإسلام یجب ما قبله» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۸۱، ص ۳۱۶).

استدلال به این دلیل نیز به این صورت است که مفاد این قاعده، این می‌باشد که اسلام گناهایی که کافر قبل از آن به واسطه ترک واجب و انجام حرام، مرتکب شده را محو می‌کند؛ همچنان که توبه گناهان قبل خود را پاک می‌کند و لازمه محو گناهان به واسطه اسلام، تکلیف کافر به احکام شرعی است و الا محو معنایی ندارد. (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰ ق، ج ۹، ص ۱۷۶).

ممکن است اشکال شود که قاعده اشتراک، مثبت تکلیف است و قاعده جب، نافی آن است که پاسخ با توجه به تقریب قبل روشن می شود. به علاوه که فلسفه قاعده جب، امتنان و ایجاد ترغیب یا دفع حرج کفار برای اسلام آوردن است (فرحی، ۱۴۳۰ ق، ص ۲۷۶).

ادله دیگری مثل استصحاب احکام شریعت سابقه (حائری، ۱۴۲۴ ق، ج ۳، ص ۱۲۹)، تالی فاسد عدم اشتراک احکام که باعث می شود عذاب همه کفار با وجود اختلاف شان در اعمال یکسان باشد (اصفهانی نجفی، ۱۴۲۹ ق، ج ۲، ص ۷۷۰)، ثبوت حدود و توانایی کفار در تکلیف (علم الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۷۶؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۰ ق، ص ۶۸)، تأسف کفار در روز قیامت (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ ق، ج ۶، ص ۲۵) نیز برای اثبات اشتراک کفار در تکالیف ذکر شده است که به صورت تفصیلی بررسی نمی شود.

در نهایت، ادله قرآنی و قاعده جب از استدلال های محکم برای این قاعده محسوب می شود. در مرتبه پایین تر ممکن است که توانایی کفار به تکلیف، یکی دیگر از ادله به حساب آید. روایات به جهت ضعف های مختلف (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰ ق، ج ۹، ص ۱۷۵) و اجماع فتوایی به جهت عدم حجیت، توانایی اثبات این قاعده را ندارند.

۳. قاعده الزام

قاعده الزام، یکی از قواعد مشهور فقهی نزد امامیه می باشد که در تعامل با ادیان دیگر، تنظیم شده است. این قاعده، از قواعدی محسوب می شود که از نصوص برداشت شده است.

۳-۱. مفاد قاعده

مفاد قاعده الزام این است که شیعه ۱۲ امامی می تواند دیگری را به معتقدات خودش چه در موضوعات شرعی و چه در احکام و آثار شرعی و عرفی ملزم کند، حتی اگر خود شخص امامی به آن اعتقاد نداشته باشد و یا اعتقادش خلاف آن باشد. مثل بحث نکاح با زوجه ای که توسط عامه، در مجلس واحد ۳ طلاقه شده است که برای شیعه مجاز است چرا که براساس آنچه که در فقه اهل سنت مشروع است، فاصله بین طلاق ها نیاز نیست. به عبارتی این قاعده همچون حکم ثانوی است (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۸۳؛ زارعی سبزواری، ۱۴۳۰ ق، ج ۹، ص ۲۷۸؛ مصطفوی، ۱۴۲۱ ق، ص ۶۶).

این قاعده یکی از قواعد تعاملی بین ادیان محسوب می شود با این نکته که منفعت داشتن برای دین

محقق و ضرر داشتن برای مخالف آن، می تواند یکی از قیود قاعده قرار بگیرد. (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۸۲؛ زارعی سبزواری، ۱۴۳۰، ج ۹، ص ۲۵۱)

۳-۲. مستند قاعده

ابتدا به یک آیه از قرآن و سپس به روایات اشاره می شود:

۳-۲-۱. آیات

در کتب تحت عنوان قواعد فقهیه، فقط کتاب قواعد محقق سبزواری است که به این عنوان از مستند قاعده پرداخته است. آیه «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ» (مائده/۴۲) مورد استناد برخی فقهاء مثل شیخ طوسی، شهید ثانی، ابن ادریس و آیت الله خوئی قرار گرفته است که مهم ترین نقطه آن، تکیه بر تخییر استفاده شده از لفظ او و مراد از اعراض است که ارجاع به احکام دین مخالف است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، ص ۳۷۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۴۴۵؛ زارعی سبزواری، ۱۴۳۰، ج ۹، ص ۲۵۶).

اما در استدلال به آیه، اشکالی به دلالت اعراض شده است با این تقریر که تخییر را انکار نمی کند؛ اما برداشت مراجعه دادن و اصطلاحاً رد ایشان به قاضی دین خودشان را بی دلیل می خواند. ضمناً برای دلالت اعراض به عدم حکم به روایتی از امام صادق (ع) استناد می کند که ایشان می فرمایند: «إِنَّ الْحَاكِمَ إِذَا أَتَاهُ أَهْلُ التَّوْرَةِ وَأَهْلُ الْإِنْجِيلِ يَتَحَاكَمُونَ إِلَيْهِ كَانِ ذَلِكَ إِلَيْهِ، إِنْ شَاءَ حَكَمَ بَيْنَهُمْ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَهُمْ» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۲۹۶).

محقق سبزواری، فراز پایانی حدیث را تفسیر قسمت دوم آیه می داند و تزلزل عبارت صاحب جواهر را نیز شاهی برای این نکته ذکر می کند و بدین ترتیب، به آیه استناد نمی کند (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰، ج ۹، ص ۲۵۹).

به نظر می رسد تفسیر اعراض به ترک قضاوت و رها کردن، تالی فاسدهایی داشته باشد که از جمله آن، مخالفت حکم باروح حاکم بر شریعت است. از مقاصد الشریعه، می توان میل شریعت به نظام مندی و عدالت محوری را نام برد؛ حال آنکه رها کردن مجرمی بدون محاکمه او، علاوه بر اینکه منجر به ترویج و گسترش فساد می شود؛ نظم حاکم بر جامعه اسلامی را مختل می کند. ظاهراً وجه جمع پیش تر ارائه شده که تخییر را ثابت می کرد، بتواند تفسیر عبارت «و ان شاء ترکهم» قرار بگیرد.

در روایات قواعد فقهی، عبارات «ما یستحلّون» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۲۶، ص ۵۸) و «ما ألزموا به أنفسهم» (همان، ج ۸، ص ۵۶) و «یلزمهم حکمه» (همان، ج ۹، ص ۳۶۵) نشان دهنده اجرای قاعده در همه ابواب فقهی می باشد. در نهایت عمومیت موردی و خطابی قاعده به این معنا که شامل ادیان مختلف شود از این روایات استنتاج می شود (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰ق، ج ۹، ص ۲۶۴؛ ایروانی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۷۰).

از روایاتی که احتمال می رود به عنوان مستند قاعده الزام قرار بگیرند، می توان به این دو روایت اشاره کرد: روایت اول: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنِ الْحَلِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِذَا اخْتَلَطَ الذَّكِيُّ وَالْمَيْتَةُ بَاعَهُ مِمَّنْ يَسْتَحِلُّ الْمَيْتَةَ وَأَكَلَ ثَمَنَهُ. (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷، ص ۹۹).

روایت دیگری با این مضمون: وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ كَانَ لَهُ غَنَمٌ وَبَقَرٌ وَكَانَ يَذْكُ الذَّكِيَّ مِنْهَا فَيَعِزُّلُهُ وَيَعِزُّلُ الْمَيْتَةَ ثُمَّ إِنَّ الْمَيْتَةَ وَالذَّكِيَّ اخْتَلَطَا كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: يَبِيعُهُ مِمَّنْ يَسْتَحِلُّ الْمَيْتَةَ وَيَأْكُلُ ثَمَنَهُ فَإِنَّهُ لَا بَأْسَ (همان).

شیخ انصاری این روایات را ذیل بحث بیع مردار مختلط با مذکی در مکاسب محرمه مطرح می کند که برخی محققین، احتمال دلیلت آن را مطرح کرده و به طور کلی این روایات را با قاعده الزام، مرتبط می دانند. همچنین روایت دیگری نیز اضافه می کنند که در آن صحبت از گوشت مردار نیست؛ بلکه سؤال از امکان معامله خمیری است که با آب نجس درست شده است. در اینجا امام صادق عليه السلام می فرماید: يَبَاعُ مِمَّنْ يَسْتَحِلُّ الْمَيْتَةَ (همان).

نکته ای که از پاسخ حضرت مبتنی بر «یستحل المیتة» بر می آید این است که گوشت مختلط، موضوعیت و خصوصیتی ندارد و اصطلاحاً الغاء خصوصیت می شود. همچنین «لا بأس»ی که حضرت می فرمایند، اشاره دارد به اینکه این روایت مخصوص روایاتی است که ثمن میتة را حرام معرفی می کردند.

رابطه این روایات با قاعده، اینطور بیان می شود که این قاعده، حکم می کند که مشتری مستحل مردار که با مسلمان معامله کرده است، ملزم به پرداخت هزینه مردار بشود و به بهانه اینکه در دین شما، پول مردار حرام است؛ نتواند تمسک کند (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۴۰۰).

در کنار این ادله، اجماع و سیره عقلاء نیز به عنوان دلیل ذکر شده اما از آن جا که اجماع مدرکی است و به سیره عقلاء اشکالات مشخصی وارد شده؛ از بیان آن ها خودداری می کنیم (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰ق، ج ۹، ص ۲۶۴).

در نهایت ما توانستیم از طریق روایات معروف در مورد قاعده الزام و روایات مجوزیه بیع مردار مختلط به مذکی و همچنین آیه قرآن، این قاعده را ثابت کنیم.

۴. قاعده اعانه بر اثم

قاعده اعانه بر اثم از دیگر قواعد فقهی است که می توان از لحاظ لغوی، آن را به «یاری کردن دیگری بر عنصر مادی گناه آلود» ترجمه کرد. مطالب این قاعده نیز در ضمن دو بخش مفاد و مستندات مطرح خواهد شد.

۴-۱. مفاد قاعده

نسبت به تعریف و بیان محدوده این قاعده، اختلافاتی وجود دارد. به عنوان مثال شیخ انصاری در کتاب مکاسب، به برخی از آن ها اشاره می کند. گروهی از فقها مثل صاحب کفایه و محقق کرکی و ملا احمد نراقی، در تحقق اعانه، قصد را لازم دانسته اند. (نراقی، ۱۳۷۵، ص ۷۶) ایشان همچنین، اضافه می کنند که برخی از معاصرین، علاوه بر قصد معاون، تحقق شدن فعل در خارج، برای تحقق اعانه لازم است که البته شیخ، از کنار آن می گذرند. از نظر اکثر فقها مثل شیخ طوسی، قصد معتبر نمی باشد (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۶۸). در نهایت، نظر محقق اردبیلی را مطرح کرده و تمایل شان را به آن نشان می دهند. نظر ایشان بر این قرار است که معاون یا باید قصد داشته باشد یا اینکه به نحوی معاونت کند که فایده آن، منحصر در حرام باشد و به عبارتی صدق عرفی داشته باشد (مقدس اردبیلی، بی تا، ص ۲۹۷)؛ در این صورت، عنوان اعانه بر اثم محقق می شود. (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۷۲).

صاحب جواهر نیز، در بحث بیع سلاح به دشمنان دین، فروش با قصد را ذیل تحقق تعاون حرام می داند؛ به این معنا که برای تعاون، قصد لازم است. ضمناً در ادامه اضافه می کنند که صرف اشتراک در شرایط، موجب صدق عنوان اعانه نمی شود (نجفی، بی تا، ج ۲۲، ص ۲۹).

لازم به ذکر است که برخی معاصرین تحقق فعل را در خارج شرط می دانند تا عنوان معاونت صدق

کند و فراهم شدن صرف مقدمات را کافی نمی دانند. استدلال ایشان ناظر به استعمال عرفی است (علیدوست، ۱۳۹۳، ص ۸۵).

۴-۲. مستند قاعده

ابتدا به یک آیه از قرآن و سپس به روایات اشاره می شود:

۴-۲-۱. آیات

یکی از مهم ترین ادله این قاعده، آیه «تَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده/۲) است. در تقریب استدلال به آیه، برخی معاصرین با استناد به کتب لغوی، ثابت می کنند که تعاون و اعانه مرادف هم محسوب می شوند و به جای یکدیگر می توانند استفاده بشوند. در نهایت، دلالتی که برای این سه باب استنتاج می شود؛ این است که صرفاً اصل مشارکت دو فرد یا بیشتر در هر سه فعل لحاظ شده است و اینکه مدخل دخال افراد مستقیم باشد یا غیر مستقیم، در آن ها مورد نظر نیست (علیدوست، ۱۳۹۳، ص ۸۳). در نتیجه با ظهور لاتعاونوا در نهی تحریمی و ترادف اعانه و تعاون، حرمت معاونت بر اثم ثابت می شود.

۴-۲-۲. روایات

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «من أعان علی قتل مسلم ولو بشرط كلمة، جاء يوم القيامة مكتوباً بین عینیه: آیس من رحمة الله» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۳۳).

تقریب استدلال به این روایت به این شرح است که در گناه بودن قتل مسلمان شکی نیست و در این حدیث نیز با توجه به وعده عذاب نسبت به معاون این امر، گناه بودن آن نیز ثابت می شود (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۶۲). همچنین به جهت عدم خصوصیت قتل و اینکه وعده عذاب برای اصل معاونت در نظر گرفته شده، آشکار می شود که به دیگر مصادیق اعانه نیز، اثم بار می شود. (مظاهری، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۱۷۸) همچنین از لحاظ سند، گرچه برخی از طرق ضعیف است، اما به جهت کثرت آن، امکان اعتماد بر حدیث وجود دارد (همان).

همچنین روایاتی که در باب ۴۲ از ابواب مایکتسب به وسائل الشیعه و باب ۳۵ مستدرک الوسائل در مورد حرمت اعانه ظالمین در ظلمشان آمده است، می تواند از مدارک قاعده قرار گیرد (بجنوردی،

۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۶۳). همچنین از نظر محقق بجنوردی، هر فقیهی با نگاه منصفانه به این روایات، می‌تواند حرمت اعانه بر اثم، خصوصاً گناهان کبیره را استظهار کند (همان، ص ۳۶۴).

به طور کلی روایات ناظر به این قاعده آن قدر زیاد است که جناب نراقی در کتاب عوائد الایام، ادعای استفاضه کرده است (نراقی، احمد، ۱۳۷۵، ص ۷۵).

حکم عقل (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۶۴) و قاعده وجوب دفع منکر (خویی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۸۰) نیز از ادله قاعده است. اجماع نیز یکی دیگر از ادله ادعا شده است که به جهت وجود آیه و روایت و عقل، مدرکی خواهد بود (نراقی، احمد، ۱۳۷۵، ص ۷۵؛ بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۶۵).

۵. تطبیق قواعد و محدوده تحت تنافی

این قواعد سه گانه، به طور کلی در بخش قبل، تبیین و تقریر شد. در این بخش که مهم ترین بخش مقاله است؛ به بیان محدوده و کیفیت تنافی و راه حل آن، پرداخته می‌شود.

موردی که این قواعد در تنافی قرار می‌گیرند، زمانی است که شخص مسلمانی با شخص کافری به معامله میته و آنچه در حکم میته (اعیان نجسه) است، می‌پردازد. الزام آوری و مهر صحت این معامله از دل اطلاق قاعده الزام بر می‌آید و به موجب این قاعده این معامله از طرف کافر قابل مناقشه نخواهد بود. به علاوه که روایات مجوزه‌ای (حسنه و صحیح‌ه حلبی) که برای این بحث ذیل بیع مذکی مشتبّه با الغاء خصوصیت آن، صادر شده‌اند، تأییدی برای این معامله است.

از طرف دیگر این نوع معامله می‌تواند مصداقی برای اعانه بر اثم محسوب شود؛ با این توضیح که بنابر پذیرش قاعده اشتراک (طبق مبنای مشهور) کفار نیز در فروع مکلف هستند و این معامله از آن جا که برای مقصودی گناه آلود (اکل) انجام می‌شود، مصداق اعانه بر اثم محسوب می‌شود. پس این معامله هم محل طرح قاعده الزام است؛ چرا که از نظر کفار چنین معامله‌ای فاقد اشکال است و هم محل طرح اعانه بر اثم است، چرا که بنابر قاعده اشتراک، کفار نیز در فروع مکلف هستند و عنوان اثم برای ایشان معنا پیدا می‌کند.

از توضیح فوق بر می‌آید که در مثال مورد بحث، تنافی میان دو قاعده اعانه و الزام واقع می‌شود و قاعده اشتراک در حقیقت مقدمه و لازمه اعانه بر اثم است و در محل تنافی وجود مستقل ندارد. به عبارتی دیگر قاعده اشتراک، محقق موضوع اثم در معامله مد نظر است و فعل مسلمان را اعانه بر اثم کافر قرار می‌دهد.

همچنین این تنافی از زاویه ای متفاوت می تواند مطرح شود. دین اسلام از طرفی حکم به عدم ملکیت مال حاصل از معامله خمر و خنزیر می دهد و قاعده اشتراک احکام، حکم می کند که کفار در طی این معاملات صاحب مال یک دیگر نمی شوند. از طرفی، مسلمانان برای گذراندن معاش خود نیاز به تجارت با افراد مختلف هستند. از جمله این افراد، کفاری هستند که از طرق غیر مشروع کسب درآمد کردند. حال آیا این امکان وجود دارد که مثلاً در ازای صادرات نفت، پول غیر مشروع به دست مسلمان برسد؟ آیا چنین معامله ای صحیح است؟ قاعده الزام، مطرح می شود و از آن جاکه ایشان چنین معامله هایی را صحیح می دانند، بر مال حاصل شده از آن مهر تأیید می زند و امکان معامله فراهم می شود. اثر وضعی این معامله نیز با ملاحظه همین موضوع، ترمیم می شود. (جوادی آملی، ۹۷، درس خارج) توجه شود که در این موضع، تنافی هر سه قاعده وجود ندارد؛ بلکه فقط بین دو قاعده اشتراک و الزام مطرح می شود و در نتیجه خارج از محل کلام است.

حال که محل تنافی روشن شد، باید بررسی شود که آیا این تنافی در مقام جعل است و منجر به تعارض می شود یا در مقام امثال است و بحث تراحم مطرح می شود؟ مشخص است که سیر بحث با توجه به تعارض و تراحم تغییر خواهد کرد؛ چرا که در تعارض، پس از بررسی استقرار و عدم استقرار آن، به ترتیب بحث تساقط یا جمع عرفی مطرح می شود و در تراحم تقدم یکی از دو قاعده با ادله مرجحه بحث خواهد شد.

همان طور که گفته شد، شارع با قاعده الزام و روایات مؤید بر این معامله مهر صحت زده است و از طرف دیگر با حرمت اعانه بر اثم، صحت آن را زیر سؤال می برد. با اندکی دقت، مشخص می شود که این دو قاعده در مقام جعل با یکدیگر تنافی پیدا می کنند و به اصطلاح دچار تعارض می شوند. حال باید بررسی کرد که آیا کیفیت این تعارض به چه صورت است؟ در ادامه سعی شده است با ارائه مدل های مختلف از جمع عرفی، تعارض را غیر مستقر نشان داد و در نهایت، مسئله مورد نظر را به پاسخ رساند.

بحث را از تحلیل روایات جواز معامله مردار با مستحل شروع می کنیم که به طور مستقیم نقطه اشتراک هر دو قاعده را تحت الشعاع قرار می دهد و پشتوانه ای برای قاعده الزام در این محل است. برخی محققین، در ضمن نکته چهارم در تفسیر این روایات این طور می فرمایند:

با استفاده از روایات یاد شده، معلوم می شود که کافر، به فروع مکلف نیست، وگرنه همان طور که خوردن مردار بر مسلمان حرام است،

بر آن‌ها نیز حرام می‌بود و استثنا کردن آن‌ها وجهی نداشت (لنکرانی، محمدجواد، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۳۹۳).

گویا ایشان چنین برداشتی دارند که حال که در روایات، جواز بیع مردار به مستحل صادر شده و معامله چنین چیزی نسبت به آن‌ها استثنا شده است، مشخص می‌شود که کفار از همان ابتدا، مکلف به فروع نبودند چرا که اگر ایشان مکلف بودند چه دلیلی داشت که نسبت به حکم الهی استثنا بشوند؟ چرا همان طور که برای مسلمانان حرمت وجود دارد، برای آن‌ها وجود نداشته باشد؟ پس احکام مشترک نیستند.

به نظر می‌رسد در این نکته، خلطی صورت گرفته و آن این که مفاد در قاعده اشتراک، اصل ثبوت حکم و اصل استحقاق عقاب بوده نه معاقبه شدن؛ چرا که معاقبه شدن، وابسته به اتمام حجت و علم کافر به خداست در حالی که این موضوع مخصوصاً در دنیای امروز محرز نیست. اثبات این مدعا، در بررسی راه حل دوم مورد دوم تفصیلاً بحث خواهد شد.

از همین بیان، اولین راه حل برای موضع اجتماع یافت می‌شود که مبتنی بر انکار تکلیف کفار به فروع است اما از آن جا که قرار است بحث با پیش فرض مشهور (اشتراک احکام) تقریر شود، به عنوان راه حل مطرح نمی‌شود. به علاوه که همان طور که اشاره شد، مبتلا به اشکال است.

اما با پذیرش هر سه قاعده، به طور کلی باید راه حل‌ها مبتنی بر اختصاص حکمی حرمت اعانه و تقیید موضوع آن باشد.

۵-۱. راه حل اول: تخصیص قاعده اعانه و اشکال به دلیل عقلی آن

یکی از راه حل‌ها این است که چنین معامله‌ای از ذیل حکم اعانه به جهت دلیل خاص (روایات مجوزه) تخصیص زده شود. این راه حل به ظاهر مناسب می‌آید اما اگر یکی از ادله برای اثبات حرمت اعانه بر اثم عقل باشد، چالشی پدید می‌آید. مشکل، عدم تخصیص پذیری حکم عقل است (همان، ص ۳۶۹). البته ممکن است که بتوان نسبت به تبیین دلیل عقلی در مورد حکم اعانه، تغییری ایجاد کرد یا به طور کلی به آن اشکال کرد.

اشکال به استناد قاعده به عقل بدین قرار است که در اطلاق ظلم به تعاون بر اثم و قبح آن تشکیک شود به این توضیح که گاه می توان با در نظر گرفتن مصالح اقوی، ارتکاب اثم را جائز دانست که با فرض چنین حالتی، قبح ذاتی اعانه از بین می رود و استنادش به عقل، مورد خدشه قرار می گیرد. چنین چیزی را می توان با بحث ترس کفار از مسلمانان تطبیق داد که قتل نفس محترمه با این که به خودی خود اثم محسوب می شود، اما اگر تنها راه غلبه بر دشمن، از چنین طریقی باشد مباح خواهد بود. در کلام نیز، تعاون بر اثم، اثم هست اما وقتی با مصلحت اقوای مثل استنقاذ مال از کافر، مخصوصاً با اصرار او به اثم، قرار می گیرد قبحش منقّی می شود. در نهایت با صرف همین که تعاون بر اثم، از تساوی همیشگی با مفهوم ظلم خارج شود به استنادش خدشه وارد می شود و در نتیجه مشکل تخصیص ناپذیری قاعده حل می شود.

۵-۲. راه حل دوم: تقیید موضوع حکم اعانه

به دو شکل زیر می توان موضوع حکم اعانه را مقید کرد:

۵-۱-۲. تقیید اثم به اثمِ مَبغوضِ مولا

با تقیید مطلق اثم، که موضوع حکم حرمت است، به اثمی که شارع به آن رضایت نداشته باشد، صحت و اباحه چنین معامله ای را می شود ثابت کرد. یعنی گفته شود که حکم حرمت تعاون، برای اثمی است که ویژگی مذکور را دارا باشد. به عبارت دیگر، تفسیر آیه به این صورت می شود که بر اثمی که بغض و عدم رضایت مولا را برای اثم در پی دارد معاونت نکنید. اطلاق آیه را با چنین بیانی می توان مقید کرد که مولا به تحقق این مفسده برای کسی که خودش به آن اصرار دارد، با غایت معاقبه دنیوی او که در ضمن تحقق مفسده واقعی برای او محقق می شود و علاوه بر آن، منجر به افزایش عقاب او در آخرت می شود رضایت پیدا می کند. می توان از باب مثال، به سنت استدراج خداوند متعال اشاره کرد که به علت اصرار شخص به گناه، با هدف افزوده شدن برگناهان، شخص را به عقاب دنیوی مبتلانی کند و زمینه برای فساد او بیشتر از پیش فراهم می شود.

علامه مظفر در ضمن بررسی اجماع ناشی از قاعده لطف شیخ طوسی، بحث غیبت را با تقریری مشابه، مطرح می کند. شیخ طوسی برای اثبات اجماع در زمان غیبت، این طور استدلال کرده اند که شأن هدایتی امام معصوم علیه السلام، در زمان غیبت هم باید وجود داشته باشد و اگر جمعی از فقها

در حکمی به اشتباه فتوا دادند؛ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باید به گونه‌ای مانع تحقق اجماع شوند. به عبارتی همان‌طور که قاعده لطف، اقتضاء نصب امام و عصمت او را دارد، اقتضا می‌کند که امام در مسئله‌ای که بر آن اجماع شده و خلاف حق است حق را اظهار نکند. در غیر این صورت، امام به بزرگ‌ترین چیزی که بر او واجب شده، اخلاق ایجاد کرده است (شیخ طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۶۴۲).

برخی اصولیون به بیان ایشان اشکال کرده‌اند: همان سببی که باعث اختفاء امام (فوت اعظم مصالح بشر) شده است، همان نیز مانع از بروز حکم الله در هنگام اجماع علما بر خلاف آن می‌شود. از آن‌جا که مخفی شدن ایشان به خاطر خودشان نیست، این موضوع به وظیفه امام که تبلیغ احکام است ضرری وارد نمی‌کند (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۱۲۰). قصور مکلفین سبب اختفاء امام و تفویت بزرگ‌ترین مصالح بشر می‌شود که به جهت عقاب ایشان، شارع به آن راضی است. به عبارت دیگر در چنین شرایطی شارع به تحقق مفسده واقعی برای مکلف، به جهت قصوری که از ناحیه خود مکلفین است رضایت پیدا می‌کند.

سنت استدراج و حکمت غیبت مؤیداتی برای این موضوع هستند که شارع گاهی متناسب با شرایط، به مفسده و عدم مصلحت واقعی راضی می‌شود. در کلام ما نیز، به جهت اصرار شخص، شارع نسبت به مبتلا شدن کافر به مفسده واقعی، رضایت دارد. در تطبیق محل کلام نیز این‌طور باید گفت: از آن‌جا که مستحل به استفاده حرام اصرار دارد، شارع به تحقق مفسده برای او با هدف معاقبه او به همین معامله رضایت پیدا می‌کند و در نهایت معامله صحیح می‌شود.

۵-۲-۲. تقیید اثم، به اثم معاقبه دار (اثم منجز)

روش دوم در تقیید موضوع این است که اثم را به اثم منجز و به عبارتی اثم معاقبه دار مقید کنیم. یعنی تعاون بر اثمی مردود است که برای اثم، تنجیز داشته و عقاب راهبر خود دارد. این راهکار از نکته‌ای در قاعده اشتراک ریشه می‌گیرد. همان‌طور که در بیان مفاد قاعده اشتراک گذشت، این قاعده صرفاً در مورد استحقاق عقاب صحبت می‌کند و تنجیز و تحقق عقاب، دایر مدار شروط دیگری مثل علم هستند.

در رابطه با این موضوع یکی از فقها کلامی دارند که خلاصه آن به این مضمون است که صدق اعانه و حکم عقل به قبح آن، فرع بر این است که آنچه که اتفاق می‌افتد اثم و گناه باشد. به عبارتی وقتی به فروش

مردار به مستحلین، عنوان اعانه تعلق می‌گیرد و قبیح شمرده می‌شود که اکل آنان، گناه باشد. این اثم و گناه نبودن نه از باب اینکه مکلف به فروع نیستند؛ بلکه از این جهت که به خاطر جهل‌شان، آن عمل برای آن‌ها گناه محسوب نمی‌شود و عقاب نمی‌شوند (خمینی رحمه الله، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۲۴).

امام خمینی رحمه الله در اینجا به جهت نگاه واقعی به وضعیت جهان، غالب کفار را جاهل مقصرو به جهت عدم عقوبت ایشان، تحقق اعانه را نیز منتفی دانست. به علاوه ایشان در این مسئله، مشکل را با اعتباری بودن اثم و گناه حل می‌کنند و گویا جهت مصلحت و مفسده واقعی آن را در نظر نمی‌گیرند.

ممکن است اشکال شود که این باعث اغراء فی القبیح و اعانه بر اثم می‌شود؛ با این توضیح که از آنجا که احکام، مبتنی بر مصلحت و مفسده واقعی هستند، اجازه شارع به چنین معامله‌ای در حقیقت منتهی به این موضوع می‌شود.

برای مبتلانشدن به چنین اشکالی می‌توان تکمله‌ای به همان بیان اضافه کرد. بنابر بیان ایشان، از آن جهت که کفار به جهت جهل‌شان عقاب نمی‌شوند، به فعل ایشان عنوان اثم تعلق نمی‌گیرد. سؤالی که در ضمن اشکال مطرح شد این بود که آیا اساساً چنین اثمی مفسده ندارد؟ حتی ممکن است که یک گام به قبل بازگشت که اصولاً ملاک اثم بودن یک فعل، به علم و جهل مکلف بازگشت می‌کند؟ یعنی آیا شرط تحقق مفسده و مبعوضیت مولا این است که مکلف نسبت به مشروع بودن یا نبودن عملش آگاهی داشته باشد؟ اساساً اثم یک مفهوم کاملاً شرعی و اعتباری (علمی) است یا با مصلحت و مفسده گره خورده؟

پاسخ این سؤال، تعیین کننده ادامه بحث است. اگر پاسخ مثبت باشد و اثم را یک مفهوم کاملاً شرعی و با چاشنی عقاب بدانیم، مشکل محل اجتماع بین قاعده الزام و روایات جواز با حرمت اعانه بر اثم، حل می‌شود چرا که با چنین تعریفی از اثم، اساساً چنین معامله‌ای اعانه بر اثم محسوب نمی‌شود چرا که فعل کافر اثم نیست و با این تقيید موضوعی، این معامله تخصصاً از بحث، خارج و مشکل آن حل می‌شود.

اما اگر پاسخ منفی باشد و منظور از اثم، فعل محقق مفسده باشد، طبیعتاً علم و جهل مکلف در تحقق آن نقشی ندارد و فعل مکلف، اثم محسوب می‌شود؛ چرا که مفسده برای حقیقت فعل بار شده

است. البته در بعضی کتب کلامی مفسده و عذاب به این صورت تقریر شده است که واقعیت عمل به نورانیّت است که به انسان می بخشد. نورانیت در سایه ایمان و تاریکی در سایه کفر ایجاد می شود. حال اگر شخص بدون انکار خدا (که در اینجا به صورت جاهل قاصر تصویر شد) مرتکب عمل حرامی بشود، آن مفسده بر او بار نخواهد شد (وکیلی، ۱۴۰۰، ص ۳۰۹).

با توضیح فوق روشن می شود که چه حقیقت اثم، اعتباری باشد و چه به صورت تکوینی تصویر شود، باز هم امکان تمسک به این راه حل وجود دارد؛ زیرا می توان جهل و علم مکلف را در نتیجه بخشی فعل مؤثر دانست.

۵-۲-۳. راه حل سوم: تطبیق حکم حرمت اعانه با نظریه خطابات قانونی امام خمینی رحمته الله علیه

می توان پاسخ این کلام را با نظریه خطابات قانونی امام خمینی رحمته الله علیه داد. تطبیق نظر ایشان، می تواند به این صورت باشد که هدف از حرمت اعانه، عدم تحقق اثم در خارج است. لازمه عدم تحقق اثم براساس نظریه خطابات قانونی امام، عدم اعانه همه مکلفان است اما از آن جا که در موضوع مورد بحث، فروشنده مردار یا به طور کلی مایستحل، در عالم زیاد هستند و این گونه نیست که با عدم بیع مسلمان، چنین اتفاقی محقق نشود، تکلیف حرمت اعانه و اغراء فی القبیح نیز از عهده مسلمان برداشته می شود. به عنوان مثال کشور چین مقدار خاصی گوشت خوک وارد می کند. حال اگر وضع به گونه ای بود که در صورت عدم فروش آن، توسط حکومت اسلامی، به طور کلی اثمی تحقق نیابد و کشور دیگری نباشد که آن را معامله کند، معامله به جهت بقاء عنوان اعانه اثم حرام خواهد بود؛ اما در غیر این صورت، حرمتی نخواهد بود. این بحث با بیان شیخ انصاری نیز در این مسئله، هم خوانی دارد (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۷۴).

ناگفته نماند جایگاه قاعده الزام در این معامله، در دو جهت است: اول الزام کفار به مفاد قرارداد در هنگام اختلاف و دیگر حکم به مالیت داشتن اموال کفار که می تواند اسباب غیر شرعی داشته باشد و ما با زاء اموال مسلمانان قرار می گیرد.

۵-۳. یک راه حل فرعی

البته می توان استنقاذ مال از کافر را به طور مستقل نیز مطرح کرد؛ به این معنا که گرچه ظاهر این عمل (معامله مردار با مال) معامله است؛ اما در حقیقت عنوان استنقاذ بر آن صدق می کند (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۸، ص ۳۳۷). البته گویا، راه حل ایشان برای کفار ذمی مبتلا به مانع باشد و آن هم

این است که استنفاذ مال از آن‌ها به جز با اسباب شرعی جائز نیست (شیخ انصاری، ۱۴۴۲ق، ج ۱، ص ۳۸). این اشکال، آزادی عمل را نسبت به امور داخلی محدود می‌کند اما نسبت به تجارت‌های بین‌المللی ایجاد مشکل نمی‌کند.

این راه، از آن جهت فرعی خوانده شد که از محل بحث که معامله و موردیت برای قاعده الزام بود خارج می‌شود و صرفاً راه جمع خاصی برای روایات حلّی محسوب می‌شود.

❁ نتیجه‌گیری

برای حل مسئله تنافی بین دو قاعده اعانه بر اثم و الزام، سه راه مطرح شد. راه حل اول، ناظر به تغییر در حکم حرمت اعانه بود با این توضیح که چنین معامله‌ای که محل اجتماع دو قاعده است، از ذیل حرمت معاونت استثناء شده باشد. راه حل دوم، ناظر به موضوع حکم، یعنی اثم می‌شود که در این قسمت، به واسطه تقیید اثم، به اثم منجز و اثم مبعوض مولا، معامله و دیگر موارد قاعده الزام در محل اجتماع، تخصصاً از ذیل حکم حرمت خارج می‌شود. در راه سوم نیز، با توجه به مبنای خطابات قانونی امام خمینی رحمته‌الله و به عبارتی، نظریه عدم انحلال خطابات، هدف از حرمت اعانه، عدم تحقق اثم دانسته شد و از آن جایی که علم به اعانه دیگر مکلفین وجود دارد، حرمت چنین اعانه‌ای برای مسلمان منتفی می‌شود و این معامله جائز می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

۱. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، (۱۴۰۳ق)، عوالی الثانی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، قم: مؤسسه سید الشهداء علیه السلام.
۲. _____، (۱۴۰۵ق)، عوالی الثانی العزیزیه فی الحادی الدینیة، ج ۱، قم: دار سید الشهداء علیه السلام للنشر.
۳. احدی، سیف الله، (۱۳۹۹)، تحلیل آیات دال بر اشتراک مؤمن و کافر در احکام، فصلنامه تفسیر پژوهی، شماره ۱۴، صص ۲۶۷ تا ۲۸۶.
۴. احمدپور، اکبر، (۱۳۹۴)، درنگی بر فروش گوشت حرام به مستحلین، مطالعات اسلامی: فقه و اصول، شماره ۱۰۳، صص ۳۱ تا ۵۳.
۵. استرآبادی، محمد امین بن محمد شریف، (۱۴۲۶ق)، الفوائد المدنیة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۶. اصفهانی نجفی، محمد تقی بن عبد الرحیم، (۱۴۲۹ق)، هدایه المسترشدين (طبع جدید)، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۷. اصفهانی، محمد حسن، (بی تا)، جواهر الکلام (ط. القديمة)، محقق و معلق: محمود قوچانی و علی آخوندی و عباس قوچانی و رضا استادی. مصحح: ابراهیم میانجی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. آل عصفور، حسین بن محمد، (۱۳۷۹)، سداد العباد و رشاد العباد، قم: محلاتی.
۹. انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۱۱ق)، المکاسب (انصاری - دار الذخائر)، قم: دار الذخائر.
۱۰. ایروانی، باقر، (۱۳۸۴)، دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه، قم: مؤسسه الفقه للطباعة و النشر.
۱۱. بجنوردی، حسن، (۱۳۷۷)، القواعد الفقهیه، محقق محمد حسین درایتی و مهدی مهریزی، قم: نشر الهادی.
۱۲. بحرانی، یوسف بن احمد، (۱۳۶۳)، الحدائق الناضرة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۴۰۲/۰۲/۰۱؛ «درس خارج نکاح / مهر / حد مهریه»، سایت ای شیعه، پاراگراف دهم، <https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/javadi/feqh/97/971003>
۱۴. حائری، مرتضی، (۱۴۲۴ق)، مبانى الاحکام فى اصول شرايع الاسلام، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۵. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعة الى تحصيل مسائل الشریعة، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۱۶. حسینی مراغی، عبدالفتاح بن علی، (۱۴۱۷ق)، العناوين الفقهیه، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۱۷. حسینی، سید میر عبد الفتاح، (۱۴۱۷ق)، العناوين الفقهیه، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجامعة المدرسين.
۱۸. حلی، احمد بن ادریس، (۱۴۱۰ق)، کتاب السرائر، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۱۹. حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۳ق)، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.

۲۰. خمینی رحمته الله، سید روح الله (۱۳۹۲)، **المکاسب المحرمة (امام)**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخميني رحمته الله.
۲۱. خویی، ابوالقاسم، (۱۴۱۷ق)، **مصباح الفقاهه**، قم: مؤسسه انصاریان.
۲۲. _____، (بی تا)، **البيان في تفسير القرآن**، چ ۱، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
۲۳. _____، (۱۴۱۸ق)، **موسوعة الإمام الخوئی**، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
۲۴. زارعی سبزواری، عباسعلی، (۱۴۳۰ق)، **القواعد الفقهية في فقه الإمامية**، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۵. شبیری زنجانی، موسی، (۱۳۸۶)، **کتاب نکاح (شبیری)**، محمد کاظم بن عبد العظیم یزدی، قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز.
۲۶. شعیب، میثم، (۱۳۹۵)، «واکاوی ادله تکلیف کفار به فروع در احکام شرعی»، فصلنامه عملی تخصصی پژوهشنامه فقه، شماره ۱، ص ۸۹ تا ۱۱۵.
۲۷. طباطبایی قمی، تقی، (۱۴۲۶ق)، **مبانی منهاج الصالحین**، سید ابوالقاسم خوئی، قم: قلم الشرق.
۲۸. طباطبائی یزدی، محمد کاظم، (۱۴۱۷ق)، **عروة الوثقی**، چ ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۹. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۳ق)، **المیزان في تفسير القرآن الكريم**، چ ۲، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۳۰. طبرسی، احمد بن علی، (۱۴۲۴ق)، **الاحتجاج**، قم: سازمان اوقاف و امور خیریه انتشارات اسوه.
۳۱. طبری، محمد بن جریر، (بی تا)، **جامع البیان**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۲. طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۶۵)، **تهذیب الأحکام**، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۳۳. _____، (۱۴۰۰ق)، **الاقتصاد الهادی الى طريق الرشاد**، قم: مکتبه چهل ستون العامة و مدرستها.
۳۴. _____، (۱۴۱۷ق)، **العدة في اصول الفقه**، چ ۱، قم: محمد تقی علاقبندیان.
۳۵. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، (۱۴۱۳ق)، **مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام**، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۳۶. علم الهدی، علی بن حسین، (۱۳۷۶)، **الذريعة إلى أصول الشريعة**، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۳۷. علیدوست، ابوالقاسم، (۱۳۹۳)، «دلالت یا عدم دلالت آیه «لا تعاونوا علی الإثم والعدوان» بر حرمت اعانت و تعاون بر اثم و عدوان»، فصلنامه قرآن، فقه و حقوق اسلامی، شماره ۱، صص ۷۳ تا ۱۰۳.
۳۸. غدیری، عبدالله عیسی ابراهیم، (۱۴۱۸ق)، **القاموس الجامع للمصطلحات الفقهیه**، بیروت: دار الرسول الاکرم صلی الله علیه و آله.

۳۹. فاضل لنکرانی، محمدجواد، (۱۳۹۶)، مکاسب محرمه، محرر: محسن برهان مجرد؛ سلمان علوی و محسن بوالحسنی، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۴۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق)، کتاب العین، قم: مؤسسه دارالهجره.
۴۱. فرحی، علی، (۱۴۳۰ق)، تحقیق فی القواعد الفقهیه، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۴۲. فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، چ ۲، تهران: انتشارات صدر.
۴۳. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۳)، تفسیر قمی، چ ۳، قم: دارالکتاب.
۴۴. کاشانی، ملامحسن، (۱۴۰۶ق)، الوافی، اصفهان: مکتبه الإمام أمير المؤمنين علی علیه السلام العامة.
۴۵. کلانتری، علی اکبر، (۱۳۹۶)، «قاعده الزام و روابط خارجی دولت اسلامی»، حکومت اسلامی، شماره ۸۵، صص ۲۴ تا ۲۵.
۴۶. مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی، (۱۴۱۴ق)، لوامع صاحبقرانی المشتبه بشرح الفقیه، قم: اسماعیلیان.
۴۷. مصطفوی، محمد کاظم، (۱۴۲۱ق)، القواعد الفقهیه، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۴۸. مظاہری، حسین، (۱۳۹۷)، عوائد القواعد الفقهیه، اصفهان: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام.
۴۹. مظفر، محمدرضا، (۱۴۳۰ق)، اصول الفقه، چ ۵، قم: مؤسسه نشر الاسلامی.
۵۰. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، (بی تا)، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۵۱. _____، (بی تا)، زبدة البیان فی أحكام القرآن، محقق: محمدباقر بهبودی، تهران: مکتبه المرتضویه.
۵۲. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۰)، القواعد الفقهیه، قم: مدرسه الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام.
۵۳. _____، (۱۴۲۴ق)، کتاب النکاح (مکارم)، گردآورنده: مسعود مکارم و محمد رضا حامدی، قم: مدرسه الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام.
۵۴. میرزایی صفی آباد، زینب، (۱۳۹۹)، «بازخوانی انتقادی قاعده الزام»، آموزه های فقه مدنی، شماره ۲۱، صص ۲۲۱ تا ۲۵۲.
۵۵. نائینی، محمدحسین، (۱۳۷۶)، فوائد الاصول، چ ۱، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵۶. نجفی، محمدحسن، (بی تا)، جواهر الکلام (طبع القدیمه)، بیروت-لبنان: دار احیاء التراث العربی.
۵۷. نراقی، احمد بن محمد مهدی، (۱۳۷۵)، عوائد الایام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم مرکز انتشارات.
۵۸. هاشمی شاهرودی، محمود، (۱۳۸۲ق)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.



Journal of On The Path of Ijtihad
Vol.1, No.1, Autumn and Winter 2024

Promotional Article

Analysis of the Clash Between the Rule of Requirements and the Prohibition of Aiding Sin: A Practical Application to the Sale of Impure Objects to One Who Considers Them Permissible

Ali Nuraei¹

Reza Mihandust²

Abstract

Can Muslims (Islamic countries) trade impure objects with non-Muslims? According to the popular opinion, in the discussion of the obligations of non-Muslims regarding branches of Islamic law, such a transaction is forbidden in the sense that the title of aiding sin applies to it. On the other hand, the rule of obligation and some narrations related to the issue put a seal of authenticity on these transactions. In this research, after the conceptualization and overview of the related rules, solutions to resolve the conflict between the mentioned rules have been stated. Allocation of the rule of the aiding sin, the expression of two types of restrictions for the subject of the ruling of aiding sin, and the application of the theory of the Imam Khomeini's legal addresses have been proposed as solutions to this conflict. Considering the status and economic effects of this debate and the changes it can create in the country's foreign trade policies, the following research can solve one of the challenges of these transactions. It should be noted that this research has been completed with a library method and a descriptive-analytical approach.

Keywords: Sale of Impure Objects to One Who Deems Them Permissible, Obligations of Non-Muslims Regarding Branches of Islamic Law, Aiding Sin.

* Date received: 2023/8/3

Date of admission: 2024/2/14

1. 2nd level student of jurisprudence and principles at the Nawab School of Mashhad (responsible author)
(ali80noraee1380@gmail.com)

2. Professor of higher levels of Khorasan Seminary

(rmdoost@gmail.com)